

مجله‌ی حافظ‌پژوهی (مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)
دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۱، پایب ۳، بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۲۳۴-۲۱۷

نگاهی دیگر به زندگی حافظ شیرازی؛

نقد و بررسی کتاب زندگی حافظ شیرازی، نوشته‌ی منصور پایمرد

علیرضا مظفری*

چکیده

زندگی‌نامه‌ی شاعران ایران برای کسانی که در جستجوی نقطه‌های پیوند حیات فردی شعرا با آثار آن‌هاست، اهمیت فراوانی دارد. در گذشته‌ی دور و دراز ادبیات فارسی، خویشکاری ثبت احوال شعرا بر عهده‌ی تذکره‌نویسان بوده است. با عنایت به این‌که این تذکره‌نویسان دقت کافی در ثبت احوال شعرا نداشتند و برای بزرگ‌نمایی آنان دست به دامن افسانه‌هایی می‌شدند که حکم کلیشه در گزارش احوال شعرا را داشت، برای پژوهندگان امروزی جداکردن درست و نادرست و افسانه و حقیقت از آثار تذکره‌نویسان تبدیل به مشکلی ناگشودنی شده است. مطالعه‌ی تذکره‌های شعرا به تجربه نشان داده است که هرچه مقام شاعر بالاتر، حجم افسانه‌پردازی در حق آن‌ها هم بیشتر بوده است. یکی از این شاعران که حسب عظمت مقام و تعالی مفاهیم و حسن بیان و زبان، شرح حال مستند و قابل‌پذیرشی از او ثبت نشده، حافظ شیرازی است. مشکل در مورد او، آن‌گاه دو چندان می‌شود که خود او را هم در ثبت کمترین آگاهی در خصوص زندگی فردی‌اش متعمد می‌یابیم. با وجود انتشار چند اثر در مورد بررسی احوال حافظ، یکی از آثاری که در سال ۱۳۹۸ منتشر شد کتاب زندگی حافظ شیرازی از منصور پایمرد است که در این مقاله به بررسی و نقد آن خواهیم پرداخت. این کتاب

* دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه. a.mozaffari@urmia.ac.ir

در کنار محسنات زیادی که دارد، آنجا دچار مشکل شده است که خواه یا ناخواه، پای استنباط نویسنده به سوی اعمال سلیقه و ذوق فردی‌شان کشیده شده است.

واژه‌های کلیدی: حافظ، تذکره، منصور پایمرد، زندگی حافظ

۱. مقدمه

این سخن زیباشناس مشهور ایتالیایی، بندتو گروچه (Benedetto Croce) است که می‌گوید: «هنرپیشگان کم‌ارزش، بسیار بیشتر از هنرپیشگان زبردست، خود را مستعد فراهم آوردن اطلاعات درباره‌ی زندگی شخصی یا خصوصیات جامعه‌ی زمان خود نشان می‌دهند و حال آن‌که هنرپیشگان بلندپایه از محیط، زمان و جامعه‌ی وقت و آنچه تعلق به خصوصیات شخصی و عملی خودشان دارد، قدم فراتر می‌نهند» (گروچه، ۱۳۵۸: ۲۲۱). حافظ، طبق این اصل، حسب عظمت شأن شاعری و توانایی بلاغی در خلق ناب‌ترین اندیشه‌های عرفانی و دنیوی و درعین حال، نقد اوضاع سیاسی - اجتماعی جامعه و ترسیم آرمان‌های بشردوستانه، از انعکاس تصویر زندگی شخصی خود در اشعارش عمداً چشم پوشیده است. حاصل چنین اقدامی آن شده که حافظ‌پژوهان نمی‌توانند از محتوای اشعار او به اجتناب‌ناپذیرترین آگاهی‌هایی که هر شاعری در آثارش ارائه می‌کند پی ببرند: مذهب او، چگونگی تعلیم و تربیت او، همسر و فرزندان او، اتفاقات نیک و بد حیات او، و ... به یقین حافظ برای وارد کردن آگاهی‌های فکری و عاطفی خود در ساحت تجارب همگانی و نوع انسانی نمی‌توانست شعر خود را دستمایه‌ی تجارب شخصی و خصوصی خویش سازد. او برای خواننده‌اش، به مدد همین ویژگی، چنان آشنا و صمیمی می‌نماید که خواننده از طریق این‌همانی میان خود و حافظ، گفته‌های او را عین حرف دل خود می‌یابد. به این ترتیب، حافظ‌پژوهان از طریق سروده‌های حافظ نمی‌توانند آگاهی زیادی از زندگی او به دست آورند؛ آنان ناگزیر دست به دامن گزارش تذکره‌نویسانی خواهند شد که درخور توجه‌ترین اطلاعات در زمینه‌ی حیات فردی و شخصی حافظ را - هرچند نامطمئن - ارائه کرده‌اند. عمده‌ی

تلاش حافظ‌پژوهان در مدت شکل‌گیری پژوهش‌های آکادمیک و روش‌مندانه‌ی حافظ‌شناسی در مورد ابعاد مختلف شخصیت او، صرف‌جا کردن آگاهی‌های سره از ناسره‌ی تذکره‌نویسان و دیگرانی شده که به مناسبت مقال، ذکری از حافظ به‌میان آورده‌اند. در این میان، برخی از این بزرگان، با گره زدن و تطبیق اشعار حافظ و گزارش‌های تذکره‌نویسان و مورخان، تا حد معقولی، موفق به تدوین اثری ماندگار و ارزشمند درباره‌ی زندگی حافظ شده‌اند که در میان این آثار، کتاب ارزشمند حافظ شیرین‌سخن از محمد معین و از کوچ‌های زندان به قلم عبدالحسین زرین‌کوب، جایگاه ویژه‌ای در میان حافظ‌پژوهان دارد. در کنار این دو اثر، کتاب‌هایی به رشته‌ی تحریر درآمده که می‌کوشند با برابر نهادن رویدادهای سیاسی عصر حافظ، شأن سرایشی برای هریک از غزلیات او پیدا کنند. از جمله آثار ماندگار در این حوزه می‌توان از کتاب تاریخ عصر حافظ از قاسم غنی و جلد نخست کتاب دوجلدی حافظ‌شناخت به قلم عبدالعلی دستغیب نام برد. گاهی برخی شروح دیوان حافظ نیز به چنین اقدامی دست زده‌اند، مانند بهاء‌الدین خرمشاهی در کتاب حافظ‌نامه یا سعید حمیدیان در کتاب شرح شوق.

۲. رویدادی تازه در شرح احوال حافظ

کتاب زندگی حافظ شیرازی برپایه‌ی اشعار نشانه‌دار تاریخی دیوان اثری است که بنابر سفارش مرکز حافظ‌شناسی نگاشته شده‌است. این کتاب در سال ۱۳۹۸، در قطع رقعی و ۳۸۶ صفحه و ۲۱ فصل، توسط نشر خاموش چاپ شده‌است. نویسنده‌ی کتاب منصور پایمرد و سرویراستار و ناظر علمی آن کاووس حسن‌لی است. این کتاب در چاپ اول، در ۱۵۰۰ نسخه به چاپ رسیده‌است که قطعاً این تعداد نمی‌تواند پاسخگوی جمع کثیر مشتاقان حافظ باشد.

نام نویسنده‌ی کتاب برای مشتاقان شعر حافظ، نامی آشناست. منصور پایمرد عمری را در تحقیق و بررسی ابعاد مختلف شعر و زندگی حافظ گذرانده و به حیث همین همت ستودنی و انباشتگی ذهن از اطلاعات و آگاهی در مورد حافظ، عمده‌ی آثار خود

را وقف شناخت حافظ کرده‌است. کتاب *سلوک باطنی حافظ* در رمزشناسی عرفانی اشعار حافظ و کتاب *وصف رخساره‌ی خورشید* پیش از این به قلم پایمرد، به زیور طبع آراسته شده‌اند. علاوه بر این‌ها، ده‌ها مقاله از ایشان در خصوص شناخت حافظ در مجلات و نشریات معتبر به چاپ رسیده‌است.

پایمرد در کتاب *زندگی حافظ شیرازی* کوشیده‌است بیوگرافی حافظ را براساس سروده‌های خود حافظ تنظیم و تألیف کند. حافظ‌پژوهان پیش از پایمرد نیز برای این کار، سه گروه از اشعار حافظ را نصب‌العین خود قرار داده‌اند:

۱. اشعاری که حسب اشاره‌ی صریح به نام پادشاه یا وزیر یا اتفاقی، تاریخ سرایش آن‌ها تقریباً معلوم است؛

۲. اشعاری که اشاره‌ی صریح تاریخی در آن‌ها نیست، اما بنابه مفاهیم و کدهای ارائه‌شده در آن‌ها، دست‌کم دوره‌ی سرایش آن‌ها معلوم است، مثل غزل‌هایی که در عهد امیر مبارزالدین سروده شده‌اند؛

۳. اشعاری که با اعمال ذوق و سلیقه می‌توان به تاریخ نه‌چندان دقیق سرایش آن‌ها دست یافت.

پایمرد با اولویتی که به اشعار دو گروه اول و دوم داده، کوشیده‌است همچون دیگران در دام ذوق و سلیقه‌ی شخصی نیفتد و آنچه به‌عنوان تذکره‌ی احوال حافظ ارائه می‌دهد کاملاً مستند به شواهد مسلّم شعری و تاریخی باشد. وی در این پژوهش، حافظ را نخست در جغرافیای فارس، شیراز و یزد و آنگاه در عرصه‌ی زمانی سده‌ی هشتم جست‌وجو کرده‌است.

یکی از مزایای انکارناپذیر این کتاب، سبک بیان شیوا و بدون تعقید آن است که مشتاقان حافظ را برای خوانش بیشتر کتاب، تشویق و ترغیب می‌کند. نویسنده برای نگارش این کتاب، نزدیک به ۹۰ اثر مرتبط با حافظ را بررسی کرده و برای یاری رساندن به مخاطبان خود، فهرستی از اشعار مورداستناد حافظ را به آخر کتاب افزوده‌است. تنها مشکلی که خواننده قطعاً در این قسمت با آن روبه‌رو خواهد شد تنظیم

آن اشعار به ترتیب ارجاع در صفحات کتاب است؛ درحالی که حق این بود که نویسنده‌ی محترم این بخش را به ترتیب حروف الفبای ابتدا یا انتهای ابیات تنظیم می‌کرد تا خواننده‌ای که مثلاً می‌خواهد ببیند نویسنده‌ی کتاب درمورد بیت «در کف غصه‌ی دوران، دل حافظ خون شد/ از فراق رخت، ای خواجه قوام‌الدین، دادا!» چه نظری دارد، باید بخش فهرست پایانی ابیات را، از ابتدا تا انتها، از نظر بگذراند تا ببیند نویسنده درخصوص این بیت، در کدام صفحات چه گفته‌است. اگر این بخش به ترتیب الفبای ابتدا یا انتهای اشعار تنظیم می‌شد، خواننده تنها با نگاهی به ابیات مبتدی یا منتهی به حرف «د»، به راحتی می‌توانست به مقصود خود دست یابد. از سوی دیگر، افزودن نمایه‌ای از نام‌ها، اشخاص، جای‌ها و کتاب‌ها نیز می‌توانست بر ارزش کتاب بیفزاید.

نخستین پرسشی که احتمالاً پیش‌روی حافظ‌پژوهان قرار دارد این است که آیا نگارش کتابی از این دست، برای حافظ موجه است و اگر توجیه‌پذیر است، این کار باید تا کجا ادامه یابد؟ بزرگ‌ترین مشکلی که تألیف چنین کتاب‌هایی به وجود می‌آورد متوقف ساختن حافظ در یک عصر به‌خصوص و محدود کردن او در میان برخی جریان‌های سیاسی، فکری و اجتماعی با هویت تاریخی آن‌هاست؛ یعنی وقتی نویسنده‌ای چون پایمرد اعلام می‌کند که فلان غزل از حافظ، حاصل مواجهه‌ی او با فلان پدیده‌ی سیاسی یا اجتماعی است، مخاطب حافظ را از تسری دادن پیام آن بیت به روزگار خود، تا حدی باز می‌دارد، حال آن‌که غایت هنر شاعری حافظ و بیشترین اهتمام او در این رابطه، تبدیل یک تجربه‌ی خاص و جزئی به تجربه‌ای عام و کلی است. مثلاً شخصی چون امیر مبارزالدین و نحوه‌ی تعامل حافظ با او، امری کاملاً جزئی در تجارب روزمره‌ی حافظ است، اما وقتی سراغ او را در اشعار حافظ می‌گیریم، می‌بینیم که امیر مبارزالدین تبدیل به گزاره‌ای عام و کلی شده‌است که در هر عصر و مکانی، امکان بازتولید دارد. به گفته‌ی ایگلتون (Terry Eagleton)، وظیفه‌ی هنرمندانی که همواره به صفت عظمت ستوده شده‌اند بیان «ارزش‌های عام انسانی» است، نه «جزئیات بی‌اهمیت تاریخی» (رک. ایگلتون، ۱۳۹۰: ۳۵). نورتروپ فرای (Northrop

(Frye) نیز در تأیید همین نظر، بر این باور است که «وظیفه‌ی شاعر این نیست که بگوید چه اتفاقی افتاد، بلکه باید بگوید چه اتفاقی می‌افتد؛ نه آنچه به‌وقوع پیوست، بلکه آن نوع چیزهایی که همواره به‌وقوع می‌پیوندد». شاعران بزرگ «نمونه‌های نوعی تکرارشونده» (رک. فرای، ۱۳۶۳: ۳۷) یا، به تعبیر ارسطو، «واقعه‌ی کلی» را به ما عرضه می‌کنند. «هنرمند جزء و فرد را ترسیم نمی‌کند، او صورت‌های ذهنی مشترک و صورت کانونی، یعنی نوع را بازآفرینی می‌کند» (ولک، ۱۳۷۳: ۱۶۳؛ همچنین رک. ارسطو، ۱۴۰۱: ۷۱). امیر مبارزالدین، شاه شیخ ابواسحاق، شاه شجاع، محتسب، صوفی، واعظی که «چون به خلوت می‌رود، آن کار دیگر می‌کند»، پیر مغان و ...، همگی، فارغ از هویت جزئی و خاص تاریخی‌شان، از جنس همان «نمونه‌های نوعی تکرارشونده» هستند که در هر عصر و مکانی، امکان تکرار برای آن‌ها فراهم است. با این توضیح، به‌جا خواهد بود که نویسنده‌ای چون پایمرد در ابتدای کتاب، این نکته را به خواننده تذکر دهد که کتابی از این دست، صرفاً برای محدود کردن آگاهی‌های متقن و مستند درمورد خود حافظ نوشته شده‌است، نه برای محدود کردن قلمرو تعبیر ممکن از اشعار او.

اما درمورد کتاب پیش‌رو، غیر از مزایای بسیاری که کتاب دارد، از قلم شیوا و بهره‌گیری از منابع و مآخذ متقن گرفته تا استدلال‌های قوی، نظم و روش‌مندی تحسین‌برانگیز کتاب، اگر از معدود خطاهای چاپی و به‌هم خوردن نظم کتابتی برخی از ابیات حافظ (مثلاً در صفحه‌ی ۶۵) یا خطا در به‌کار بردن اصطلاح «نظم پاشانی» در محور افقی به‌جای محور عمودی در صفحه‌ی ۲۹۳ چشم‌پوشیم، باید به چند نکته توجه کرد:

نویسنده‌ی محترم عمدتاً نگاه خود را محدود به آن اشعار حافظ کرده‌است که پیش از او، نویسندگانی چون قاسم غنی، خرمشاهی، محمد معین، رکن‌الدین همایون‌فرخ و حمیدیان درباره‌ی آن‌ها اعلام نظر کرده‌اند، هرچند گاهی دیدگاه آن محققان نقد شده‌است. از این‌رو وجود پژوهش‌های یادشده مجال بحث و بررسی برای یافتن شواهد تاریخی تازه از دیوان حافظ را برای نویسنده، بسیار تنگ و محدود کرده‌است. برای نمونه، چرا پایمرد متوجه کدهای تاریخی دو غزل پی‌درپی با مطلع «به جان خواجه و

حق قدیم و عهد درست» و «شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست» نشده است، آنجا که در غزل نخست می‌گوید:

زبان مور بر آصف دراز گشت و رواست که خواجه خاتم جم یاهو کرد و باز نجست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۴)

و در غزل دوم:

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر به باد رفت و از او، خواجه هیچ طرف نیست
(همان: ۵۶)

به نظر می‌رسد که روی سخن حافظ با خواجه عمادالدین کرمانی، وزیر شاه ابواسحاق اینجو باشد که در بازگرداندن آن پادشاه از طریق مواجهه با امیر مبارزالدین، کوتاهی کرده و فرصت احیای پادشاهی آل اینجو را از دست داده است، هرچند وی، طبق گزارش‌های تاریخی، یک بار کوشید که به مدد سپاهی که فراهم آورده بود، بر امیر مبارزالدین بتازد، اما توفیق با او یار نبود (رک. کتبی، ۱۳۶۴: ۶۶) و پس از شکست، روی از فارس گرداند و به آذربایجان رفت و مدتی وزارت آن سامان را بر عهده گرفت. نقد دومی که به این کتاب وارد است در جایی است که نویسنده‌ی محترم، به‌رغم وعده‌ای که برای پرهیز از اعمال ذوق و سلیقه‌ی شخصی در استنباط اشارات تاریخی از متن اشعار حافظ داده بود، سخت گرفتار ذوق و سلیقه‌ی بزرگانی چون غنی، همایون‌فرخ و، بیش از همه، استاد حمیدیان یا ذوق شخصی خود شده است. در ادامه، نمونه‌هایی از این موارد ارائه می‌شود:

۱. نویسنده در صفحه‌ی ۱۱۰ مدعی شده که غزل «گل در بر و می در کف و معشوق به کام است»، نخستین غزل تاریخ‌دار حافظ است. اساس این ادعا مبتنی بر مضمون مصراع دوم از بیت مقطع آن غزل است: «کایام گل و یاسمن و عید صیام است» پایمرد در گاهشماري سنوات حیات حافظ، به دنبال تاریخی گشته که عید فطر مصادف با فصل بهار بوده است. طبق تحقیق وی، این اتفاق در حیات حافظ می‌توانست دو بار رخ دهد: یک بار در ایام جوانی او، در فاصله‌ی سال‌های ۷۳۶ تا ۷۴۴، و یک بار در ایام

پختگی و دیرسالی حافظ، یعنی سال‌های ۷۷۰ تا ۷۷۷. براساس دریافت ذوقی نویسنده، تاریخ سرایش این غزل در حد فاصل سال‌های ۷۳۶ تا ۷۴۴، مصادف با ایام جوانی شاعر و آغاز حکومت شاه شیخ ابواسحاق اینجو بوده‌است. وی برای اثبات رأی خود، به دنبال شواهدی آشکار می‌گردد و نهایتاً یک دلیل در صفحه‌ی ۱۱۲ (ذیل شماره‌ی ۱)، درخصوص زبان شعر حافظ در این غزل ارائه می‌کند، ولی خواننده هرچه دنبال شماره‌ها و دلایل دیگر می‌گردد، چیزی دستگیرش نمی‌شود. ناگفته نماند که دریافت ذوقی استاد حمیدیان و حصوری در هدایت ذهن ایشان به این سمت‌وسو، در این نتیجه‌گیری بی‌تأثیر نبوده‌است.

آن‌گونه که پایمرد نیز متوجه بوده‌است، میان این غزل و غزلی دیگر به مطلع «عشق‌بازی و جوانی و شراب لعل‌فام» (حافظ، ۱۳۶۲: ۶۲۲)، مشترکات زیادی دیده می‌شود و گویا این دو غزل در عداد غزلیات همزادی هستند که چند مورد از آن‌ها را در دیوان حافظ می‌توان یافت. او به‌روشنی در غزل اخیر، نام وزیر شاه ابواسحاق، یعنی حاجی قوام را به‌عنوان ممدوح خود ثبت کرده‌است. از این‌رو به احتمال زیاد، این دو غزل باید جزو غزلیاتی باشند که حافظ در ابتدای پادشاهی شاه ابواسحاق و وزارت حاجی قوام‌الدین حسن سروده‌است. اگر غزل مدنظر پایمرد، همانند این غزل دوم، وصف مجلس حاجی قوام باشد، باید تاریخ سرایش آن میان سال‌های ۷۴۴ (شروع سلطنت آن پادشاه و احتمالاً وزارت حاجی قوام) تا سال ۷۵۴ (سال مرگ آن وزیر ادب‌پرور) باشد. در خلال این سال‌ها، آن‌گونه که پایمرد نیز محاسبه کرده‌است، اول شوال ۷۴۴ مصادف با ایام بهار شیراز است. نامحتمل نیست که حاجی قوام برای نکوداشت اتفاق پادشاهی شاه ابواسحاق و وزارت خود، مجلسی ترتیب داده و حافظ نیز که یکی از مدعوان آن مجلس بوده، در این دو غزل، به توصیف آن پرداخته باشد؛ اما شایان ذکر است که غزل «ساقی، به نور باده، برافروز جام ما» (حافظ، ۱۳۶۲: ۳۸)، که برخی از نسخ، بیت زیر را به‌عنوان بیت مقطع آن ضبط کرده‌اند، به‌رغم نظر همایون‌فرخ

و دستغیب (دستغیب، ۱۴۰۰: ۳۲۶-۳۲۸)، نباید در ایام جوانی حافظ و روزگار وزارت حاجی قوام سروده شده باشد:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
(حافظ، ۱۳۸۰: ۱۶)

اولاً مضامین و صور خیال این شعر هیچ نسبتی با دو غزلی که پیش‌تر گذشت ندارد؛ هرچه آن دو حاوی صور خام و یک رویه هستند، این غزل، همانند غزلیات ایام پختگی هنر شاعری حافظ، سرشار از صور خیال چندوجهی است که دست خواننده را برای برداشت‌ها و تعبیر متفاوت و ممکن باز می‌گذارد. ثانیاً آن‌گونه که سلیم نیساری در کتاب دفتر دگرسانی‌های غزل‌های حافظ نیز نشان داده‌است، این بیت در چندین نسخه‌ی خطی مضبوط نیست (رک. نیساری، ۱۳۹۷: ۱۲۷). از این‌رو احتمالاً این بیت جزو ابیات الحاقی به‌شمار می‌آید. ثالثاً عبارت کاربرد «اخضر» در غزلیات حافظ معدوم است، مگر در همین بیت، و همانندی «هلال» به «کشتی» نیز در خیال شاعرانه‌ی حافظ، جز در این مورد، جایگاهی ندارد. از این‌رو، یا این بیت الحاق دیگران به غزل مذکور است یا در ایام سپسین، حافظ آن را برای گرامی‌داشت یاد آن وزیر، به آن افزوده‌است. در هر حال، باید به خاطر داشت که اثبات نام شخصی در غزلی از حافظ، لزوماً به معنای تاریخ دقیق سرایش آن غزل در عهد آن شخص نیست، چنانکه در بسیاری از غزلیات، حافظ از خصایص ایام امیر مبارزالدین یاد می‌کند، اما این لزوماً به آن معنا نیست که آن غزلیات در عهد آن پادشاه سروده شده‌اند. از سوی دیگر، ابیات پایانی بعد از تخلص حافظ، آنگاه که متضمن یادکرد از شخصی است، احتمالاً ابیاتی است که حافظ بعدها به آن غزلیات اضافه کرده‌است.

۲. نویسنده در صفحه‌ی ۱۳۸-۱۳۹ مدعی شده که حافظ غزلی در مدح شاه ابواسحاق اینجو ندارد و احتمال داده که قطعاً حافظ برای چنان پادشاهی، مدایحی سروده، اما بعدها در روزگار امیر مبارزالدین، از ترس آن پادشاه، سروده‌های خود را معدوم کرده‌است. این پیش‌فرض زمانی می‌توانست سهمی از واقعیت داشته باشد که

حافظ سروده‌های خود را پیش خود نگه می‌داشت تا پس از سال‌ها و ماه‌ها بررسی و احیاناً سانسورهای شخصی از روی محافظه‌کاری، بر سر زبان مردم بیندازد، در حالی که بنا به گواهی خود حافظ، سروده‌های او بلافاصله در میان مردم شایع می‌شد. اصلاً شعر مدحی را برای اثرگذاری آنی می‌سرودند. وانگهی، ممکن بود حافظ، خودش، برخی اشعارش را حذف و معدوم کند، اما پس از انتشار آن، امکان زدودن آن از ذهن و زبان مردم، عملاً غیرممکن بود.

۳. در صفحه‌ی ۱۸۷ ادعا شده که غزل «دلم رمیده‌ی لولی‌وشی است شورانگیز» (حافظ، ۱۳۶۲: ۵۳۶) در شأن شاه شجاع سروده شده است؛ درحالی‌که هیچ قرینه‌ای به لحاظ تاریخی، این برداشت ذوقی نویسنده را تأیید نمی‌کند، مگر بیتی که تنها در نسخه‌ی خلخال دیده می‌شود و متضمن تصویرآفرینی از خیال خال محبوب است. به نظر می‌رسد که توصیف خال صورت شاه شجاع در منابع تاریخی (رک. شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۶۹)، ذهن نویسنده را به سوی این استنباط ذوقی کشانده است:

خیال خال تو با خود به خاک خواهیم برد که تا ز خال تو، خاکم شود عبیرآمیز
(حافظ، ۱۳۸۰: ۱۸۵)

۴. در صفحات متعددی از کتاب، از سفر حافظ به یزد با عنوان «تبعید» یا «تبعیدگونه» یاد شده است که این نیز استنباط ذوقی نویسنده است، زیرا هیچ منبعی چنین گزارشی درمورد حافظ ثبت نکرده است. ظاهر امر این است که بنابه توطئه‌های رقیبان حافظ، میانه‌ی شاه شجاع و حافظ برای مدتی شکرآب شده بود و بی‌عنایتی شاه بهانه‌ی آزار حافظ از سوی رقیبان و مردم عوام شیراز شد:

رقیم سرزنش‌ها کرد کز این باب، رخ برتاب

چه افتاد این سر ما را، که خاکِ در نمی‌ارزد!

(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۱۰)

حافظ برای در امان ماندن از تهمت‌ها و توطئه‌های احتمالی همان رقیبان، مصلحت می‌بیند که مدتی از محیط شیراز و دربار شاه شجاع فاصله بگیرد و از این رو راهی یزد می‌شود. این که نویسنده نیز غزل «ما آزموده‌ایم در این شهر، بخت خویش» را محصول ایام اقامت حافظ در شهر یزد می‌داند بهترین گواه بر این ادعاست که سفر حافظ سفری خودخواسته بوده‌است، نه از روی اجبار و تبعید. او که برای آزمودن «بخت» خود (و نه برای تحمل رنج تبعید) به شهر یزد آمده بود، می‌بیند بخت او در این شهر نیز او را یاری نمی‌کند و عزم بازگشت به وطن خویش می‌نماید. از سوی دیگر، خود حافظ اقامت خود در شهر یزد را موقتی می‌دانست و قصد اقامت درازمدت در آن شهر را نداشت. وگرنه، می‌توانست همسر خود را نیز در این سفر همراه داشته باشد، در حالی که در چند مورد، از دوری همسرش می‌نالده، مثلاً آنگاه که احساس می‌کند ممکن است مرگ دامن او را در آن شهر غریب و دور از یار بگیرد:

چو کار عمر نه پیداست، باری، آن اولی که روز واقعه، پیش نگار خود باشم
(همان: ۶۷۶)

به همین خاطر، در ابتدای همان غزل می‌سراید:

چرا نه در پیِ عزمِ دیارِ خود باشم چرا نه خاکِ سرِ کویِ یارِ خود باشم
(همان)

بیت زیر از همان غزل، آشکارا نشان می‌دهد که حافظ به اختیار خود به یزد آمده و می‌تواند به اختیار نیز به شهر خود برگردد:

غمِ غریبی و محنتِ چو بر نمی‌تابم به شهر خود روم و شهر یارِ خود باشم
(همان)

در غزل زیر نیز، که باز بعد از رحلت از شیراز سروده شده، آشکارا اظهار می‌کند که طعنه‌ی بدخواهان سبب اعراض او از یار و دیار شده‌است:

بی تو، ای سرو روان، با گل و گلشن چه کنم؟

زلف سنبل چه کشم؟ عارض سوسن چه کنم؟
آه، کز طعنه‌ی بدخواه ندیدم رویت

نیست چون آینه‌ام روی ز آهن، چه کنم؟

(همان: ۶۹۰)

۵. پایمرد در صفحه‌ی ۲۸۴ ادعا می‌کند که حافظ غزل «قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع» را در دوره‌ی دوم شاه شجاع (دوره‌ی تزه‌د آن شاه، که بی‌شبهت به اوضاع عصر امیر مبارزالدین نبوده) سروده‌است. مستند وی نیز بیت زیر از آن غزل است:

خدای را، به می‌ام شست‌وشوی خرقه کنید

که من نمی‌شنوم بوی خیر از این اوضاع

برداشت وی از «این اوضاع»، اوضاع ریازده‌ی دوره‌ی دوم حکومت شاه شجاع است، در حالی که هیچ نشانه‌ای از بگیروبیندهای دوره‌ی امیرمبارزالدینی در عصر شاه شجاع، در شعر حافظ دیده نمی‌شود. وقتی او در همین غزل می‌گوید:

شراب خانگی‌ام بس، می‌مغانه بیار حریف باده رسید، ای رفیق توبه، وداع!
بین که رقص کنان می‌رود به ناله‌ی چنگ کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع!

هیچ‌یک رنگی از اوضاع تحمل‌نکردنی زهد و ریاورزی ندارد. به نظر می‌رسد آن‌گونه که دستغیب نیز اظهار می‌کند (دستغیب، ۱۴۰۰: ۳۷۶)، این غزل بعد از امیر مبارزالدین و در ابتدای حکومت شاه شجاع سروده شده‌است، دوره‌ای که دست‌کم از نگاه حافظ، نشانی از بگیروبیندهای امیر مبارزالدین در آن نیست.

به احتمال زیاد، مراد حافظ از عبارت «از این اوضاع»، با توجه به این‌که در مصراع نخست، از حواله‌ی جامه‌ی صوفیانه‌ی خود به «می» سخن می‌گوید، اوضاع تصوف و احوال خرقه‌پوشان روزگار اوست که حافظ نیز، همانند عبید زاکانی و دیگر معاصران

خود، هرگز بوی خیری از اوضاع صوفیه نشنیده بود. از این رو عبارت «این اوضاع» هیچ نسبتی با ایام حکومت شاه شجاع ندارد.

۶. نویسنده همانند دستغیب چنان دریافته که غزل «روضه‌ی خلد برین خلوت درویشان است» (حافظ، ۱۳۶۲: ۱۱۶) در ایام صدارت خواجه جلال‌الدین توران‌شاه، که مصادف با دوره‌ی بلوغ هنر شاعری حافظ است، سروده شده. دلیل چنین استنباطی آن است که در منابع، به ارادت آن وزیر به اصحاب خرقة اشاره‌هایی رفته‌است. بنابر گواهی صور خیال این غزل، سادگی و خامی بسیاری از تصاویر شعری آن، چنان می‌نماید که این سروده حاصل نخستین دوره‌های شاعری حافظ باشد. بیتی که متضمن عنوان «آصف عهد» است، طبق گزارش سلیم نیساری، فقط در سه نسخه‌ی خطی ضبط شده‌است (رک. نیساری، ۱۳۹۷: ۲۰۲-۲۰۵). اگر این بیت از سروده‌های خود حافظ باشد، بعید نیست که آن نیز از جنس همان ابیاتی باشد که حافظ مدت‌ها بعد از سرایش غزل، به آن افزوده باشد. از سوی دیگر، استفاده‌ی حافظ از عنوان «آصف»، تنها مخصوص توران‌شاه نبود و خواجه عمادالدین کرمانی (وزیر شاه ابواسحاق) نیز متصف به این عنوان بود:

بخواه جام صبوچی، به یاد آصف عهد وزیر ملک سلیمان، عماد دین، محمود
(غنی، ۱۳۸۰: ۱۵۱)

۷. در صفحه‌ی ۱۷۶، در مورد بیت زیر، لفظ «محتسب» به امیر مبارزالدین حمل شده و از این رو «آصف» در بیت مقطع، اشارتی به برهان‌الدین فتح‌الله، وزیر آن پادشاه، دانسته شده‌است:

آن شد اکنون که ز ابنای عوام اندیشم محتسب نیز در این عیش نهانی دانست
اگرچه قاسم غنی، با توجه به گزارش‌های تاریخی و سروده‌های خود شاه شجاع، محتسب در اشعار حافظ را اشارتی به او دانسته‌است (غنی، ۱۳۸۰: ۲۱۳-۲۱۵)، اما این حکم مطلق نیست که در سراسر دیوان حافظ، هر جا لفظ «محتسب» دیده شد، از آن باید امیر مبارزالدین را اراده کرد. با عنایت به ارائه نکردن دلیل قاطع از سوی پایمرد و نبود

اماره و نشانه‌هایی که حاکی از سروده شدن این غزل در دوره‌ی امیر مبارزالدین باشد، پذیرش چنین دیدگاهی درمورد این غزل و بیت یادشده، چندان موجه به نظر نمی‌رسد. ۸. حکایت سفر حافظ به هند و برگشتن او از هرمز، افسانه‌ای بیش نیست که به دلالت بیت زیر پرداخته شده‌است:

بس آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود

غلط گفتم، که یک موجش به صد گوهر نمی‌ارزد

(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۱۰)

این غزل باید از سروده‌های ایام شاه شجاع باشد، ایامی که «رقیبان» حافظ برای بریدن پای او از درگاه آن پادشاه، توطئه‌چینی بسیار می‌کردند و بی‌اعتنایی پادشاه آتش آن‌ها را در منع حافظ از دربار تیزتر می‌نمود:

رقیبم سرزنش‌ها کرد کز این باب، رخ برتاب

چه افتاد این سر ما را، که خاکِ در نمی‌ارزد!

شکوه تاج سلطانی، که بیم جان در آن درج است

کلاهی دلکش است، اما به ترک سر نمی‌ارزد

بس آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود

غلط گفتم، که این طوفان، به صد گوهر نمی‌ارزد

(حافظ، ۱۳۸۰: ۱۰۸)

همان‌گونه که دیده می‌شود، همه‌ی این ابیات بیان‌کننده‌ی کینه‌ی رقیبان نسبت به حافظ و منع او از دربارند. حافظ بیمناک از ورود به دربار می‌گوید که: شاعری دربار، به امید کمترین عایدی از شاه، حتی اگر خود منصب پادشاهی هم باشد، ارزش از دست دادن جان را ندارد. سپس به طرز تمثیلی؛ دربار شاه شجاع را به دریایی پر خوف و خطر مانند می‌کند که پانهادن در آن به امید به دست آوردن مروارید، ارزش از دست دادن جان را ندارد. ناگفته نماند که دکتر غنی این غزل را متأثر از مرگ شاه

ابواسحاق و برافتادن آل اینجو به دست امیر مبارزالدین دانسته است که آن هم سهمی از واقعیت ندارد (رک. غنی، ۱۳۸۰: ۱۷۴).

۹. ادعای استاد حمیدیان در مورد نقش نمادین «میکده و میخانه» در نمایندگی شهر شیراز (حمیدیان، ۱۳۹۴: ۲۷۸۲)، به ویژه در غزل «گر بود عمر، به می خانه رسم بار دگر» را باید در عداد برداشت های ذوقی ایشان دانست، ذوقی که به ذوق نویسنده ی کتاب حاضر خوش نشسته است (رک. پایمرد، ۱۳۹۸: ۲۶۲).

۱۰. غزل «ترسم که اشک در غم ما، پرده در شود» (حافظ، ۱۳۶۲: ۴۵۸) فاقد اماره ای صریح در مورد تاریخ و محل سرایش آن است که نویسنده ی کتاب، در صفحه ی ۲۶۱، آن را محصول دوره ی اقامت حافظ در یزد دانسته است.

۱۱. در صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳، غزل های «آن که پامال جفا کرد چو خاک راهم» و «سحرم هاتف می خانه به دولت خواهی»، باز تحت تأثیر دریافت حمیدیان، به ایام بازگشت حافظ از یزد به شیراز به پایمردی خواجه جلال الدین توران شاه نسبت داده شده است. چنین ادعاهایی نشان از آن دارد که نویسنده ی کتاب حاضر، آنجا که فرصت جولان از مرکب ذوقش گرفته می شود، سخت تحت تأثیر دریافت های ذوقی دیگران و از جمله استاد حمیدیان قرار می گیرد.

۱۲. نویسنده در صفحه ی ۲۹۷، این پرسش را مطرح کرده که: «آیا ماندگاری حافظ در شیراز، صرفاً به ترس او از سفر و دل بستگی اش به این شهر و سیاه چشمان آن نشئت می گیرد؟ یا این که اجازه ی مسافرت داده نمی شد و مجبور به ماندن و تحمل کردن اوضاع بوده است؟» به نظر می رسد که شق دوم این پرسش قرین صحت باشد؛ یعنی از سویی، بنابر نیازی که حکومت ها به شاعران بلند آوازه به عنوان مبلغان قدرت خویش داشتند، آن گونه که شروان شاهان به خاقانی اجازه ی سفر نمی دادند، حافظ نیز از سوی پادشاهان فارس، مجاز به عزیمت از آن ولایت نبوده است و از سوی دیگر، چنان می نماید که این سلب اختیار از حافظ، از سوی خانواده و اهل خانه ی او نیز بوده است، چنانکه حتی وقتی به یزد عزیمت می کند، همسر او با وی همراهی نمی کند.

۳. نتیجه‌گیری

کتاب زندگی حافظ شیرازی برپایه‌ی اشعار نشانه‌دار تاریخی دیوان، به همت و پژوهش منصور پایمرد، در امتداد تلاشی ارزیابی می‌شود که حافظ‌پژوهان برای نزدیکی بیشتر به حیات مادی و معنوی حافظ انجام داده‌اند؛ شخصیت‌هایی چون معین، غنی، زرین‌کوب و دستغیب پیشگامان این طریق هستند. این کتاب، با قلمی روان، حافظ را در چهارچوب‌های زمانی و مکانی او جست‌وجو می‌کند و خواننده‌ی مشتاق را مجذوبانه به‌دنبال خود می‌کشاند. غیر از چند مورد ناچیز خطا و لغزش در نوشتار و تنظیم ابیات، با وجود استنباط‌های محکم درخصوص استناد غزلیات حافظ به ادوار خاصی از زندگی او، اشکال عمده‌ای که بر این کتاب وارد است - البته در حد انگشت‌شمار - ابتدای رأی براساس دریافت‌های ذوقی است که نویسنده در ابتدای کتاب، وعده‌ی اجتناب از آن را داده بود. البته ناگفته نماند که این امر تنها در این کتاب دیده نمی‌شود و شخصیت‌های یادشده و شارحان اشعار حافظ نیز گاه دچار این ذوق‌زدگی شده‌اند. مطالعه‌ی این کتاب برای دانشجویان رشته‌ی ادبیات فارسی و به‌منظور آشنایی با احوال حافظ پیشنهاد می‌شود.

منابع

- ارسطو. (۱۴۱). شاعری (بوطیقا). ترجمه‌ی رضا شیرمرزی، تهران: انتشارات ققنوس.
- ایگلتون، تری. (۱۳۹۰). پیش‌درآمدی بر نظریه‌ی ادبی. ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: نشرمرکز.
- پایمرد، منصور. (۱۳۹۸). زندگی حافظ برپایه‌ی اشعار نشانه‌دار تاریخی دیوان. تهران: نشر خاموش.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). دیوان. به تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات خوارزمی.

- _____ . (۱۳۸۰). دیوان حافظ شیرازی. به تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، تهران: شقایق.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۹۴). شرح شوق. تهران: نشر قطره.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). از کوچی رندان. تهران: انتشارات سخن.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). یادداشت‌های حافظ. تهران: نشر علم.
- غنی، قاسم. (۱۳۸۰). تاریخ عصر حافظ. تهران: انتشارات زوار.
- کتبی، محمود. (۱۳۶۴). تاریخ آل مظفر. به اهتمام و تحشیه‌ی عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- گروچه، بندتو. (۱۳۵۶). کلیات زیباشناسی. ترجمه‌ی فؤاد روحانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معین، محمد. (۱۳۱۹). حافظ شیرین سخن. بی‌جا: بنگاه بازرگانی پروین.
- نیساری، سلیم. (۱۳۹۷). دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ. تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ولک، رنه. (۱۳۷۳). تاریخ نقد جدید. ترجمه‌ی سعید ارباب‌شیرانی، ج ۱، تهران: انتشارات نیلوفر.

